

گفتمان «هویت‌مبنا»؛ مبنای حکمرانی امنیتی خوب در جمهوری اسلامی ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۴

فرزاد پورسعید*

چکیده

پرسش اصلی مقاله این است که گفتمان مبنایی خوب و متناسب حکمرانی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران که با کمترین هزینه، پارادوکس و پیامد نامطلوب می‌تواند امنیت را در این سیستم برقرار کند، کدام است؟ نویسنده در پاسخ، بر آن است که از میان چهار گفتمان «هویت‌مبنا»، «پیشرفت‌مبنا»، «قدرت‌مبنا» و «امنیت‌مبنا»، گفتمان مبنایی و محوری مناسب برای جمهوری اسلامی ایران، گفتمان «هویت‌مبنا» یا هویت‌پایه است. این فرضیه یا گزاره محوری مقاله بدین معناست که تعقیب پیشرفت، تجهیز به قدرت و امنیتی‌ساختن، تنها در پرتو تکوین هویت و هویت‌باوری است که می‌تواند بیشینه امنیت را در جمهوری اسلامی ایران با کمینه هزینه، پارادوکس و پیامد نامطلوب به ارمغان آورد و البته این مهم در گرو آن است که هویت به نحو اولی برگرفته شود نه به نحو ثانوی، یعنی هویت در خدمت قدرت، امنیت و پیشرفت نباشد و بر آن‌ها اولویت یابد. در این برداشت، دوری از آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران یا به تعبیری، سکولارشدن به همین معناست، یعنی وضعیتی که در آن، هویت در خدمت قدرت، امنیت و پیشرفت قرار گیرد یا به لحاظ اهمیت، شأن و منزلتی ثانوی پیدا کند. در این صورت است که حتی امنیت نیز وضعیتی شکننده و متزلزل خواهد داشت و پایدار نخواهد بود.

واژگان کلیدی: حکمرانی امنیتی خوب، جمهوری اسلامی ایران، گفتمان، پیشرفت، قدرت، امنیت، هویت.

Poursaeedfarzad9@gmail.com

* عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

فصلنامه مطالعات راهبردی ● سال بیست‌وپنجم ● شماره اول ● بهار ۱۴۰۱ ● شماره مسلسل ۹۵

مقدمه

در این نوشتار به ارزیابی و تحلیل گفتمان‌های مبنایی در حکم‌رانی امنیت ملی ایران پرداخته و در مقام داوری و قضاوت، مناسب‌ترین مبنای حکم‌رانی امنیتی را برای جمهوری اسلامی ایران شناسایی می‌کنیم. به بیان دیگر، پرسش اصلی مقاله این است که گفتمان مبنایی خوب و متناسب حکم‌رانی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران که با کمترین هزینه، پارادوکس و پیامد نامطلوب می‌تواند امنیت را در این سیستم برقرار کند، کدام است؟ نویسنده در پاسخ، بر آن است که از میان چهار گفتمان «هویت‌مبنا»، «پیشرفت‌مبنا»، «قدرت‌مبنا» و «امنیت‌مبنا»، گفتمان مبنایی و محوری مناسب برای جمهوری اسلامی ایران، گفتمان «هویت‌مبنا» یا هویت‌پایه است. این فرضیه یا گزاره محوری مقاله به این معنی نیست که تعقیب پیشرفت، تجهیز به قدرت و امنیتی‌ساختن، نقشی در تأمین امنیت در جمهوری اسلامی ایران ندارند یا میان آن‌ها با تکوین هویت در این سیستم، ربطی و نسبتی نیست؛ بلکه بدین معناست که تعقیب پیشرفت، تجهیز به قدرت و امنیتی‌ساختن، تنها در پرتو تکوین هویت و هویت‌باوری است که می‌تواند بیشینه امنیت را در جمهوری اسلامی ایران با کمینه هزینه، پارادوکس و پیامد نامطلوب به ارمغان آورد و البته این مهم در گرو آن است که هویت به نحو اولی برگرفته شود نه به نحو ثانوی، یعنی هویت در خدمت قدرت، امنیت و پیشرفت نباشد و بر آن‌ها اولویت یابد. در این برداشت، دوری از آرمان‌های انقلاب اسلامی ایران و به تعبیری، سکولارشدن به همین معناست، یعنی وضعیتی که در آن، هویت در خدمت قدرت، امنیت و پیشرفت قرار گیرد یا به لحاظ اهمیت، شأن و منزلتی ثانوی پیدا کند. در این صورت است که حتی امنیت نیز وضعیتی شکننده و متزلزل خواهد داشت و پایدار نخواهد بود.

مفهوم گفتمان در این تحلیل، نوعی چارچوب معنایی و در عین حال کرداری است که به رویدادها و تحولات امنیتی-راهبردی شکل می‌دهد و می‌تواند با برسازای سوژه مورد نظر خود، تهدیدها و فرصت‌های مختلفی را موجب شود. از درون گفتمان‌های مختلف، تحولات و ملاحظات امنیتی، به صورت متفاوت درک و مدیریت می‌شوند و هر فرصتی (یا تهدیدی) که در چارچوب یک گفتمان شناسایی یا برساخته می‌شود و مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد (یا

مدیریت می‌شود)، می‌تواند در دیگر گفتمان‌ها به منزله تهدید (یا فرصت) قلمداد یا شناخته شود. گفتمان، غالباً به وسیله طرد و دربرگیری (کنارگذاری و شمولیت) ساخته می‌شود. بنابراین، در ارتباطی رقابت‌آمیز با دیگر گفتمان‌ها، دیگر معناها و دیگر موقعیت‌ها قرار می‌گیرد. از این رو، می‌توان هر گفتمانی را فارغ از نسبتش با جامعه، در نسبت با دیگر گفتمان‌ها فهم و مطالعه کرد.

در این مقاله، در مقام سازمان‌دهی و با هدف پاسخ به پرسش اصلی، ابتدا عناصر و پیامدهای تناقض‌نمای گفتمان‌های «پیشرفت‌مبنا»، «قدرت‌مبنا» و «امنیت‌مبنا» را در تأمین امنیت ملی کشور تحلیل کرده و سپس، به تبیین گفتمان «هویت‌مبنا» به مثابه مبنای حکم‌رانی امنیتی خوب در جمهوری اسلامی ایران می‌پردازیم.

الف. گفتمان و نظریه تحلیل گفتمان

گفتمان در معنای دیسکورس^۱، به منزله نظام بیانی یا گروه خاصی از گزاره‌های کلامی مرتبط و وسیع است که رساننده معنا، پیام و اندیشه‌ای برای القا و انتقال شیوه خاصی از تفکر، سبک و ویژه‌ای از زندگی و نوع منحصربه‌فردی از گفتار و رفتار باشد. به عبارت دیگر، گفتمان‌ها پوششی زبانی هستند که کارکردهای اجتماعی، شناخت‌شناسی، خطابه‌ای و غیره یک گروه را بازتاب می‌دهند و هم‌زمان از قدرت تحمیل این کارکردها در گروه نیز برخوردارند (رشیدیان، ۱۳۹۴: ۵۳۶). بدون تردید، مهم‌ترین نظریه‌پرداز معاصر گفتمان، میشل فوکوست. دیدگاه وی درباره مفهوم گفتمان را می‌توان چنین جمع‌بندی کرد: «نظام‌هایی از اندیشه‌ها، متشکل از ایده‌ها، رویکردها، فرایندهای عملی، باورها و پراتیک‌ها که به گونه‌ای منظم، سوژه‌ها و جهانی را که از آن سخن می‌گویند، می‌سازند» (میلز، ۱۳۹۹: ۱۰۸). فوکو در پژوهش‌های تحلیلی-تاریخی خود از آسایشگاه روانی، حکومت، مدرسه و زندان، نشان می‌دهد که چگونه شکل‌بندی‌های خاصی از گفتمان در ایجاد انواع جدیدی از سوژه نقش داشته‌اند. از همین منظر است که گفتمان‌ها با فناوری‌های قدرت مرتبط می‌شوند. به بیان دیگر، گفتمان ابزاری است که

روابط قدرت از طریق آن سوژه‌های سخنگو را می‌آفرینند. نظریه گفتمان فوکو، بخشی از دیرینه‌شناسی او بود. او در مطالعات دیرینه‌شناسانه خود به دنبال قواعدی رفت که تعیین می‌کردند کدام گزاره‌ها در یک دوره تاریخی خاص به منزله گزاره‌های معنادار و صادق پذیرفته می‌شوند (یورگنسن و فیلیپس، ۱۴۰۰: ۳۵).

بر این اساس، تحلیل گفتمان^۱ نیز نوعی نظریه یا در حقیقت، روش است که با بررسی و واکاوی نظام‌های معنایی و چارچوب‌های بیانی می‌کوشد انگیزه‌های پنهان در پشت هر متن یا هر روش تفسیر متن را آشکار سازد و از این حیث، نوعی روش ساختارزدایی به شمار می‌آید که بی‌آنکه در جستجوی یافتن پاسخی قطعی برای هر مسئله باشد، نشان می‌دهد که پاسخ به نوعی، به مفروضات مسئله وابسته است (رشیدیان، ۱۳۹۴: ۲۰۲).

در بررسی رویکردهای مختلف در نظریه تحلیل گفتمان، به جز رویکرد فوکویی، رویکردهای بسیاری وجود دارند که از جمله آن‌ها می‌توان به نظریه گفتمان ارنستو لاکو و شانتال موفه، تحلیل گفتمان انتقادی و ... اشاره کرد. مهم‌ترین نظریه‌پرداز تحلیل گفتمان انتقادی، نورمن فرکلاف است که مدون‌ترین نظریه‌ها را در این حوزه ارائه کرده است. در عین حال، آنچه مورد نیاز و مد نظر مقاله حاضر است، نحوه کاربست این نظریه‌ها و روش‌ها در مطالعات حکمرانی و جامعه‌شناسی امنیتی، یا به عبارت بهتر، کاربست آن‌ها در تحلیل نظام‌های حکمرانی امنیتی در جمهوری اسلامی ایران است. برای این منظور، ابتدا می‌بایست نقاط مشترک این رویکردها را در تحلیل و تبیین گفتمان‌های مختلف استخراج نمود و سپس آن‌ها را به گزاره‌ها و ابزارهایی برای تحلیل گفتمان‌های مختلف تبدیل نمود. در خصوص بایسته نخست باید گفت:

نخست، نقطه عزیمت تمامی این رویکردها این است که شیوه سخن گفتن ما درباره جهان هویت‌ها و روابط اجتماعی، آن‌ها را به شکل خنثی بازتاب نمی‌دهد، بلکه نقشی فعال در ایجاد آن‌ها و تغییرشان دارد. به بیان دیگر، زبان و واژگان به‌کاررفته در آن، نقش مهمی در پیشبرد پروژه‌های سیاسی ایفا می‌کند و کنش‌گران سیاسی - اجتماعی، بخشی از پروژه خود را از طریق

انتخاب نوع کلمات و جمله‌ها و چینش آن‌ها یا طرد و کنارگذاری^۱ دیگر واژگان و جمله‌بندی‌ها محقق کرده و به پیش می‌برند. این نقطه عزیمت بیش از هر چیز ریشه در نظریه جین آستین^۲ درباره تفکیک گفتار به دو گونه اصلی دارد. آستین در کتاب مشهور خود با عنوان «چگونه چیزها را با کلمات انجام دهیم؟»^۳، میان دو نوع عمل یا کنش گفتاری، یعنی عمل گفتاری اجرایی و عمل گفتاری مشاهده‌ای قائل به تفاوت و تفکیک شد؛ بدین صورت که اولی، عملی را انجام می‌دهد مثل نامیدن یک خانه، اما دومی بیان صرف امر واقع است، مثل اینکه «این خانه بزرگ است». اعمال مشاهده‌ای پذیرای صدق و کذب‌اند، اما اعمال اجرایی، تنها می‌توانند عملی شوند یا نشوند و از این رو، موفقیت آن‌ها صرفاً وابسته به شرایط است؛ یعنی به چارچوب اجتماعی پیرامونی که بر درستی یا مناسبت حاکم است (رشیدیان، ۱۳۹۴: ۲۰۱).

دوم، رویکردهای ذکرشده، مفروضات کلیدی مشترکی درباره نحوه نگاه به هستی‌هایی همچون «زبان» و «سوژه» دارند. گفتمان نقش اساسی در سوژه‌ساختن ما و نیز ساختن ابژه‌هایی دارد که می‌توانیم چیزهایی درباره آن‌ها بدانیم. دلیل این امر، بیش از هر چیز پیوند قدرت و دانش یا پیوند قدرت و گفتمان است. تمامی این رویکردها، با مفروض‌گرفتن این رابطه، این سؤال پژوهشی را مطرح می‌کنند که جهان اجتماعی، از جمله ابژه‌ها و سوژه‌های آن، چگونه در گفتمان ساخته می‌شوند؟ پاسخ مشخص برای این پرسش، فرایند صدازدن یا فراخواندن^۴ است. در واقع، یکی از کارکردهای گفتمان، فراخواندن است. از این طریق است که گفتمان‌ها افراد را به سوژه تبدیل می‌کنند. گفتمان‌ها با تثبیت معانی برای واژه‌ها، افراد را فرامی‌خوانند که متناسب با این معانی، مسئولیت‌های خاصی را بر عهده گیرند و آن‌ها نیز متناسب با موقعیت و میزان مقاومتشان، در این چارچوب جای می‌گیرند و وضعیت سوژه‌بودن را می‌پذیرند. البته، رویکردهای مختلف به نظریه تحلیل گفتمان، هر یک درجات مختلفی از «آزادی عمل» را برای سوژه درون گفتمان‌ها قائل‌اند، به این معنا که مواضعشان در بحث ساختار- کارگزار با یکدیگر تفاوت دارند.

1. exclusive
2. J.L. Austin
3. How to do things with words?
4. hailing

سوم، هدف مشترک همه این رویکردها به نظریه تحلیل گفتمان، پژوهش انتقادی است؛ یعنی کندوکاو و تجزیه و تحلیل مناسبات قدرت در جامعه و صورت‌بندی دیدگاه‌های هنجاری‌ای که از منظر آن بتوان با نیم‌نگاهی به امکان تغییر اجتماعی، این روابط را نقد کرد (یورگنسن و فیلیپس، ۱۴۰۰: ۱۹) و چنانکه گفتیم، انگیزه‌های پنهان در پشت هر متن یا هر روش تفسیر متن را آشکار ساخت.

چهارم، از منظر پس‌ساخت‌گرایانه، گفتمان، جهان اجتماعی را در قالب معنا برمی‌سازد و چون زبان به نحوی بنیادین بی‌ثبات است، معنا به هیچ وجه نمی‌تواند ثابت بماند. به بیان دیگر، هر دالی می‌تواند به مدلول‌های بسیاری ارجاع یا دلالت کند (از منظر سوسور). از این رو، یکی از کارکردهای گفتمان، تثبیت معناها یا رابطه دال‌ها و مدلول‌هاست؛ فرایندی که هیچ‌گاه کاملاً محقق و موفق نمی‌شود و در نتیجه، هیچ گفتمانی بسته نیست، بلکه به واسطه تماس با سایر گفتمان‌ها، دستخوش تغییر می‌شود. نورمن فرکلاف برای تشریح این وضعیت از واژه میان‌متنیت^۱، یعنی نحوه اقتباس یک گفتمان از مؤلفه‌ها و گفتمان‌های سایر متون استفاده کرد (نک. فرکلاف، ۱۳۹۹).

پنجم، گفتمان‌ها میل به هژمون‌شدن دارند. به بیان دیگر، آن‌ها همواره می‌خواهند معناهای زبان را به روش مورد نظرشان تثبیت کنند. به همین دلیل کشمکش گفتمانی^۲، یکی از واژه‌های کلیدی در نظریه لاکلاو و موفه است. به این معنا، گفتمان را تثبیت معنا درون یک قلمرو خاص تعریف کرده‌اند که از طریق هژمونی ممکن می‌شود. فرایندهای استیلاجویانه یا هژمونی طلب از طریق تثبیت نسبی معنا حول گره‌گاه‌های خاصی شکل می‌گیرند. گره‌گاه^۳ یا نقطه گرهی، نشانه ممتازی است که سایر نشانه‌ها حول آن منظم می‌شوند. سایر نشانه‌ها معنای خود را از رابطه‌شان با گره‌گاه اخذ می‌کنند.

ششم، گفتمان از طریق مفصل‌بندی^۴ یا چارچوب‌بندی شکل می‌گیرد. به بیان لاکلاو و موفه: «ما مفصل‌بندی را هر گونه عملی به شمار خواهیم آورد که رابطه‌ای را میان مؤلفه‌ها تثبیت می‌کند، به نحوی که هویتشان در نتیجه عمل مفصل‌بندی دستخوش تغییر می‌شود. آن کلیت

-
1. intertextuality
 2. discursive struggle
 3. nodal point
 4. articulation

ساختاریافته ناشی از عمل مفصل‌بندی را گفتمان خواهیم خواند. مواضع مبتنی بر تفاوت را تا زمانی که در قالب یک گفتمان مفصل‌بندی شده باشند، «بعد» خواهیم نامید. در مقابل، هر مقاومتی که به شکل گفتمانی مفصل‌بندی نشده باشد، عنصر نام خواهیم نهاد» (یورگنسن و فیلیپس، ۱۴۰۰: ۵۶).

بر این اساس، گفتمان، کلیتی است که در آن، هر نشانه‌ای در قالب یک بعد و به واسطه رابطه‌اش با سایر نشانه‌ها تثبیت شده است. این عمل از طریق طرد و کنارگذاری^۱ تمامی سایر معنایی که نشانه می‌توانست داشته باشد، انجام می‌گیرد. به این ترتیب، گفتمان عبارت است از تقلیل حالت‌های ممکن. گفتمان تلاشی است برای ممانعت از لغزش نشانه‌ها از جایگاهشان نسبت به یکدیگر و در نتیجه، خلق نظام واحد معنایی.

ب. حکمرانی امنیتی «پیشرفت مینا»

گفتمان «پیشرفت مینا» به مثابه مبنای حکمرانی امنیتی، در اساس در مواجهه با معمای «کره و سلاح» یا «کره و توپ»^۲ شکل گرفته و از این رو، ماهیتی اقتصادی دارد. در پاسخ به این معما، گفتمان «پیشرفت مینا» به اولویت کره بر سلاح رأی داده و امنیت درازمدت را بر امنیت کوتاه‌مدت برتری می‌دهد؛ چراکه به بیان ریچارد روزکرانس، اگر کشوری می‌خواهد امنیت کوتاه‌مدت خود را حفظ کند، باید به اهداف نظامی‌اش دست یابد و اگر کشوری بخواهد امنیت درازمدت خود را حفظ کند، باید اهداف اقتصادی خود را تحقق بخشد (روزکرانس، ۱۳۹۹: ۳۵۶). در توضیح این معما باید گفت کشورها حداقل چهار هدف عمده ملی را تعقیب می‌کنند که عبارت‌اند از اهداف سرزمینی، نظامی-دفاعی، عقیدتی-مذهبی و مادی-اقتصادی. بنابراین، رفاه اقتصادی و پشتیبانی نظامی از امنیت ملی، دو هدفی است که دولت‌ها درصدد دستیابی به آن هستند و روی کاغذ مانع‌الجمع نیستند اما مسئله این است که در عمل و به سبب کمیابی منابع، تعقیب یکی ممکن است موجب دوری از دیگری شود یا دستیابی به یکی، تحقق هدف دیگر را با مشکل روبه‌رو کند. بنابراین، حق انتخاب دولت‌ها اصطلاحاً در قالب انتخاب بین «سلاح» (نظامی‌گری) یا «کره»

1. exclusion

2. guns vs. butter dilemma

(رفاه اقتصادی) مطرح می‌شود. اگر دولت‌ها نیاز خود به سلاح را کمتر کنند، می‌توانند رفاه بیشتری تأمین کنند (روزکرانس، ۱۳۹۹: ۳۲۸-۳۲۹).

ترجیح «کره» بر «سلاح» یا توسعه و پیشرفت بر نظامی‌گری را در گفتمان «پیشرفت‌مبنا» در مرتبه نخست می‌توان ناشی از تجربه دفاع مقدس هشت‌ساله در مقابل تجاوز نظامی رژیم بعث عراق و فراز و فرودهای آن دانست. در واقع، با پایان جنگ تحمیلی، جمهوری اسلامی وارد دوره جدیدی از حیات خود شد که در آن گفتمان توسعه در میان برخی از نیروهای انقلاب به گفتمان هژمون تبدیل و در چارچوب آن، امنیت نیز به توسعه تحویل شد. به بیان دیگر، در پرتو مفهوم توسعه بود که ملاحظات امنیت ملی ایران شکل می‌گرفت و امنیت تأمین می‌شد. این رویکرد به مفهوم امنیت را عمدتاً ناشی از آرای رابرت مک نامارا در حوزه مطالعات امنیتی می‌دانند. به اعتقاد وی: «اکنون دیگر امنیت کشورها در دست نیروهای نظامی نیست، بلکه به موازات نیروهای نظامی، الگوهای اقتصادی و رشد سیاسی در یک کشور و در سایر کشورها، نقش برابر دارند. تأمین امنیت در سایه سلاح نیست، بلکه در گرو فکر انسان و در سایه امنیت به معنی توسعه است... امنیت همان توسعه است و بدون توسعه، امنیت وجود ندارد» (تاجیک، ۱۳۷۹: ۴۹).

حکمرانی امنیتی «پیشرفت‌مبنا» با این استدلال توجیه می‌شود که فقر اقتصادی، موجودیت و صدور انقلاب را به خطر می‌اندازد و برای حفظ و صدور انقلاب باید به الگویی موفق از کشوری آباد، مستقل و ثروتمند تبدیل شد. به بیان دیگر، با نمونه‌سازی نظام جمهوری اسلامی، جوامع دیگر، خود به خود، از حکومت اسلامی و کارآمد ما الگوبرداری می‌کنند و به عمق استراتژیک نظام تبدیل می‌شوند و این امر ضریب امنیت نظام را افزایش می‌دهد.

مهم‌ترین معضل و تناقض‌نمای محوریت این شیوه از حکمرانی در عمل این بود که امنیت را نیز همچون همه دیگر ارزش‌های کمیاب، به کالا تبدیل کرد و نابرابری اقتصادی-اجتماعی ناشی از انتخاب الگوی پیشرفت را به نابرابری در برخورداری از امنیت نیز تسری داد و حتی هویت را نیز به برخورداری از ثروت گره زد. بر این اساس، یکی از علل گذار جامعه ایرانی از زیست-جهان آرمانی به زیست-جهان مصرفی در میان نسل جدید، همین رویکرد، یعنی تحویل امنیت به پیشرفت بود.

پیامد دیگر محوریت این شیوه از حکم‌رانی، بروز ازهم‌گسیختگی اجتماعی و هویتی است. دلیل این امر به ماهیت پروژه پیشرفت و نوسازی در جوامع دستخوش این دگرگونی بازمی‌گردد. در واقع، جوامع در حال توسعه و کشورهای که هدف کلی و اساسی خود را پیشرفت به مفهوم مدرن آن قرار داده‌اند، با اختلال در همبستگی اجتماعی، بروز منازعات گسترده، خشونت و ناستواری مواجهند. دگرگونی اجتماعی معطوف به پیشرفت و نوسازی، پیوندهای گروهی گذشته را سست می‌کند؛ ثروتمندان نوکسیه‌ای را پدید می‌آورد که با سامان سیاسی موجود سازگار نیستند؛ مهاجرت شتابان از پیرامون به مرکز را برمی‌انگیزد؛ بر شمار کسانی که سطح زندگی‌شان سیر نزولی دارد، می‌افزاید؛ با گسترش سواد و دسترسی به وسایل نوین و فناوری‌های جدید اطلاعاتی و ارتباطاتی، آرزوهایی را بالاتر از سطحی که بتوان برآورده‌شان ساخت، به بار می‌آورد؛ و در نهایت، کشمکش‌های قومی و منطقه‌ای را در مورد چگونگی توزیع سرمایه‌گذاری و مصرف شدت می‌بخشد. بنابراین، برنامه‌ریزی برای پیشرفت و نوسازی، بدون آنکه با طرحی برای حفظ و ارتقای انسجام ملی همراه باشد، می‌تواند به ناستواری روانی و هویتی، از هم‌گسیختگی و نابهنجاری اجتماعی، خشونت سیاسی و تجزیه‌طلبی سرزمینی بیانجامد (هانتینگتون، ۱۴۰۰: ۵۸). به بیان دیگر، پیش‌گیری از این آسیب‌ها نیازمند تأکید بر انسجام ملی است که جوهره آن را گزاره‌های هویتی منسجم‌کننده و پیونددهنده تشکیل می‌دهد و این در حالی است که گفتمان «پیشرفت‌مبنا» و غلبه آن در جامعه ایرانی، از گزاره‌های هویتی و عقیده‌محور در حکم‌رانی امنیت ملی جمهوری اسلامی، مرکزیت‌زدایی می‌کند.

ج. حکم‌رانی امنیتی «قدرت‌مبنا»

تحویل امنیت به قدرت، بر مبنای گزاره و توجیهی ساده و در عین حال، واقع‌گرا قرار دارد که بر پایه آن، به هر میزان قدرت بازیگری افزایش یابد، ضریب امنیت آن بیشتر و در نتیجه، آسیب‌پذیری‌اش کمتر می‌شود. به بیان ریمون آرون: «هرچه قدرت انسان بیشتر باشد، احتمال حمله به او کاهش می‌یابد، ضمن آنکه وی متوجه می‌شود در چنین قدرتی توان تحمیل خود به

دیگران نهفته است و این رضایت خاطری است که نیاز به توجیه دیگری ندارد» (به نقل از: سیف‌زاده، ۱۳۸۲: ۵۹).

در عین حال، قدرت‌یابی در عرصه بین‌المللی می‌تواند به پدیده‌ای منجر شود که به آن معمای امنیت/ قدرت یا معمای امنیتی^۱ می‌گویند. ایده معمای امنیتی از آن جان هرترز^۲ است. منظور هرترز از معمای امنیتی زمانی قابل درک است که تفکیک ظریفی را که وی بین «عمل امنیتی»، «انگیزه» و «نتیجه امنیتی» قائل شده را مورد توجه قرار دهیم. بر این اساس، احساس ناامنی نزد یک بازیگر، انگیزه افزایش قدرت به منظور ارتقای ضریب امنیتی را در او احیا و تقویت می‌کند. در نتیجه، سیاست‌هایی را به اجرا می‌گذارد که افزایش قدرت بازیگر را به دنبال دارد؛ اما این اقدام در عمل به بروز احساس ناامنی بیشتر در سایر بازیگران و انجام واکنش مشابهی از سوی آنان می‌انجامد. نتیجه آنکه، پس از مدتی، بازیگر اول در وضعیت نخستین خود قرار گرفته و در مواجهه با بازیگران تقویت‌شده جدید، به تقویت دوباره خود اقدام می‌کند. در نهایت، همه بازیگران، به‌رغم قدرتمندتر شدن، احساس ناامنی بیشتری می‌کنند (افتخاری، ۱۳۸۵: ۹۵).

مفصل‌بندی گفتمان «قدرت‌مبنا» در حکم‌رانی امنیتی در جمهوری اسلامی ایران نیز بیش از هر چیز ناشی از تجربه جنگ تحمیلی و زمینه‌های تجاوز رژیم بعث عراق به کشورمان و همچنین، زمینه‌های داخلی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بوده است. همچنانکه استفان والت در کتاب انقلاب و جنگ تأکید می‌کند، ظهور نظام انقلابی در ایران، توازن قدرت و انتظارات پیشین را در منطقه بر هم زد، به گونه‌ای که از یک سو طمع و از سوی دیگر، هراس رژیم بعث را برانگیخت و به منازعه‌ای بین‌المللی تبدیل شد (والت، ۱۳۹۹: ۲۰۸).

در واقع، صدام از یک سو می‌پنداشت ایران به سبب انقلاب نوپای اسلامی و قراردادن در مرحله گذار به نظام سیاسی جدید با ضعف در ساختارهای دفاعی-امنیتی روبه‌روست و از سوی دیگر، از تسری انقلاب اسلامی به عراق و فروپاشی رژیم خود می‌هراسید و همین دوگانه طمع و هراس بود که بزرگترین تهدید علیه امنیت ملی ایران را در قالب جنگ تحمیلی

به وجود آورد. بنابراین، جمهوری اسلامی می‌بایست در چارچوب حکمرانی امنیتی خود قدرت‌یابی را بر پایه افزایش توان نظامی - دفاعی و در چارچوب بازدارندگی سخت، محور و مبنا قرار دهد تا مانع طمع‌ورزی دیگران قدرتمند شود و از حملات و تهدیدات نظامی جدید پیش‌گیری کرده یا در صورت وقوع آن‌ها، دشمن را پشیمان کند. به بیان دیگر، در این گفتمان، جمهوری اسلامی ایران می‌بایست آن‌قدر توانمند شود و در موازنه‌سازی با دیگر قدرت‌ها توفیق یابد که از این پس هیچ قدرتی، حتی بزرگترین قدرت‌های نظامی جهان جرأت هجوم نظامی به ایران را نداشته باشند. مهم‌ترین پیامد هژمونی این گفتمان، برسازی سوژه نظامی - شبه‌نظامی به مثابه انسان تراز جمهوری اسلامی و برکشیدن آن در جایگاه حکمرانی در ابعاد مختلف سطوح داخلی و خارجی سیاست و قدرت در جمهوری اسلامی ایران است.

د. حکمرانی امنیتی «امنیت‌مبنا»

گفتمان امنیت‌مبنا در حکمرانی امنیتی، برای امنیت اصالت ابتدایی قائل است و هدف اولیه و حتی غایی نظام سیاسی را حفظ بقا و موجودیت و امنیت خود می‌داند و آن را از طریق برجسته‌کردن علقه امنیتی در امور غیرامنیتی و روابط اجتماعی - فرهنگی، تعقیب می‌کند. در واقع، ثبات کشور، علاوه بر بعد سیاسی ابعاد دیگری اعم از فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی دارد و هنگامی که بعد سیاسی آن غلبه یابد و ابعاد اجتماعی و فرهنگی آن ضعیف شوند، یعنی ضعف در اجتماع عام و وفاق اجتماعی عام، به همان نسبت نیز روابط بین کنش‌گران در تمام سطوح بر اساس سوگیری عاطفی و خاص‌گرا به صورت دوست و دشمن تعریف می‌شود و به همان نسبت، میزان اعتماد اجتماعی متقابل تعمیم‌یافته، تضعیف شده و علقه امنیتی آن‌ها برجسته می‌شود. در چنین نظمی، افراد و گروه‌ها احساس امنیت مالی، فکری، جانی و جمعی نمی‌کنند و در غیاب طراوت فرهنگی و اجتماعی، انسان‌ها برای پاسخ‌گویی به نیازهای خود اجباراً به صورت حیوانات سیاسی با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند؛ رابطه‌ای که به بیان هگلی، ارباب و نوکری است و ملاک حق نیز زور است. دلیل این امر آن است که سیاست به لحاظ تحلیلی و در ناب‌ترین شکل اثباتی خود، قابل تحویل به پنج عنصر اصلی و در عین حال،

مرتبط به هم است، شامل زور، علقه امنیتی، کنش عاطفی، کنش گران و رابطه اجباری. به بیان دیگر، به صورت تحلیلی و تحویلی، سیاست در شکل اثباتی خود، روابط اجباری مبتنی بر علقه امنیتی مابین دوست و دشمن (بالقوه) با پشتوانه زور است (چلبی، ۱۳۹۹: ۷۴-۷۷).

بر این اساس، ثبات سیاسی، بستگی به میزان نفوذ ابعاد اجتماعی و فرهنگی دارد و اگر میزان نفوذ این ابعاد در ترکیب نظم اجتماعی کاهش یابد، علقه امنیتی برجسته شده و در نتیجه، ثبات سیاسی کاهش می‌یابد. این بدان معناست که استقرار امنیت پایدار، رابطه‌ای معکوس با برجسته‌شدن علقه امنیتی دارد.

علقه امنیتی موجد رابطه اجباری و زور میان بازیگران است، اما حکم‌رانی امنیتی خوب به دنبال استقرار امنیت فارغ از روابط اجباری و زور می‌باشد. بر این اساس، خود واژه «امنیت» شامل قابلیت‌هایی است که به زبان آوردن آن می‌تواند آن قابلیت‌ها را بالفعل کرده و استقرار امنیت پایدار را ناممکن کند و این یکی از پارادوکس‌های حکم‌رانی امنیتی «امنیت‌مبنا» است. به بیان دیگر، برجسته‌شدن امنیتی زدن به هر موضوع و استفاده بیش از حد از توجیحات امنیتی برای اداره امور کشور، باعث سوق‌دادن حکومت به سمت دوری از رویه‌های مندرج در قانون اساسی و بروز تنش‌های امنیتی در روابط حکومت و جامعه می‌شود (بوزان، ۱۴۰۰: ۱۱۱).

بر این اساس، حکم‌رانی امنیتی خوب در پی برقراری امنیت بدون امنیتی‌کردن موضوع است و این مهم، یعنی برقراری امنیت بدون امنیتی‌کردن موضوعات در سطح داخلی یا در روابط جامعه و حکومت، از خلال تقویت روابط گفتمانی ممکن می‌شود و تقویت این روابط است که دولت مشروع و جامعه راضی می‌آفریند.

در روابط گفتمانی^۱، اطلاعات و برداشت‌ها برای رسیدن به فهم و تفاهم رد و بدل می‌شوند (چلبی، ۱۳۹۹: ۷۷) و به همین دلیل است که امنیت پایدار بیش از هر چیز فرآورده‌ای گفتمانی است هرچند مبتنی بر نوعی اقناع ایدئولوژیک باشد و این فرآورده‌ای است که حکم‌رانی امنیتی «امنیت‌مبنا»، ناتوان از تولید و بازتولید آن است. در توضیح باید گفت چهره اجبارآمیز دولت‌ها به سه بعد ابزاری، ساختاری و ایدئولوژیک تقسیم می‌شود (بشیریه، ۱۳۹۹: ۱۰۱-۱۰۳). اجبار

ابزاری به معنای تحمیل اراده حکومت از طریق ابزارهای مادی و آشکار است. ارتش، پلیس، زندان، نیروهای امنیتی و دادگاه‌ها، مظاهر این نوع اجبار به شمار می‌روند. اجبار ساختاری در ساختار قوانین و مقررات تعبیه شده و ظرفیت‌های ساختاری همچون نظام حزبی، نظام انتخاباتی، نظام رسانه‌ای و نظام اقتصادی، نمادهای آن به شمار می‌روند. نامرئی‌ترین وجه این تقسیم‌بندی نیز اجبار (اقتناع) ایدئولوژیک است. در این وجه، عامل اجبار یا اقتدار، قدرت و اراده خود را درون دستگاه‌های ایدئولوژیک یعنی نظام‌های معناساز و تبلیغی تعبیه می‌کند و سپس پیام‌های ایدئولوژیک، ذهن موضوع اجبار را هدف قرار می‌دهند و او را متقاعد می‌سازند که بر وفق عقاید خودش عمل می‌کند. به بیان دیگر، اجبار خود را در لباس عقیده درونی بازنمایی^۱ می‌کند و دیگر، اجبار به نظر نمی‌رسد. بنابراین، اقتناع (اجبار) ایدئولوژیک، از سه وجه مهم پیام ایدئولوژیک، درونی‌سازی و خود تشکیل می‌شود و این سه وجه ناظر بر سه مقوله معناسازی، جامعه‌پذیری و هویت‌سازی‌اند. به بیان دیگر، معناها و هویت‌هایی که محصول اراده عامل اجبارند، از طریق روابط و نهادهای اجتماعی در جامعه درونی می‌شوند و موضوع اجبار با پذیرفتن این هویت‌ها و مصرف و انتقال پیام‌ها و معناها، تصور می‌کند اراده خود را تحقق بخشیده و آنچه در این میان دیده نمی‌شود، اراده عامل اجبار است. این برداشت با آنچه آنتونیو گرامشی آن را هژمونی^۲ می‌نامد، بسیار نزدیک است. به نظر گرامشی، تأثیر گسترده هر ایده ویژه نه از طریق استفاده ناخردمندانه از قدرت، بلکه از طریق رضایت، یعنی توافق ضمنی نوشته‌نشده که اغلب به صورت حسی عام و متعارف منتقل می‌شود، کاربرد دارد (اندرسون، ۱۳۹۹: ۴۸-۵۲). به بیان دیگر، قدرت، از طریق هژمونی نظام معنایی که سازنده ذهن جمعی است، اعمال می‌شود و تنها در مواقع بحرانی که کنترل از طریق ساختارهای هژمون با شکست مواجه می‌شود، قدرت برای اعاده کنترل و امنیت به طور مستقیم اعمال می‌گردد. این در حالی است که در حکم‌رانی امنیت‌مبنا، اجبار ایدئولوژیک و اجبار ساختاری در خدمت اجبار ابزاری هستند و ساختارهای قانونی و پیام‌های ایدئولوژیک در استخدام علقه امنیتی درمی‌آیند و این به منزله از بین رفتن سویه‌های فرهنگی، اجتماعی و حقوقی نظم

1. Representation

2. Hegemony

سیاسی و تقلیل آن به نظم امنیتی است که البته ناپایدار است؛ به ویژه در جامعه ایرانی که تجربه برپایی انقلاب اسلامی را دارد و سوژه انقلابی در آن متولد شده است.

۵. حکم‌رانی امنیتی «هویت‌مبنا»

حکم‌رانی امنیتی «هویت‌مبنا» بر مبنای این مفروضه مهم شکل گرفته که مرکز ثقل مفهوم امنیت در جمهوری اسلامی، عقیدتی- فرهنگی است. به بیان دیگر، تهدید ایده دولت در جمهوری اسلامی، یعنی اسلام به مثابه مکتب، به منزله تهدید وجودی آن به شمار می‌رود؛ چراکه اگر این ویژگی از جمهوری اسلامی گرفته شود، تفاوتی با دیگر نظام‌های سیاسی دنیا نخواهد داشت. به این معنا، جمهوری اسلامی نه نظامی گراست همچون رژیم‌های برآمده از کودتا، نه صرفاً سیاسی و مبتنی بر قدرت‌طلبی گروهی خاص است و نه مناسبات و گرایش‌های اقتصادی خاصی آن را شکل داده است. عقیدتی است به این خاطر که در پی استقرار و گسترش اسلام به مثابه مکتب است و هر گونه مانع در برابر این گسترش و تهدید استقرار آن، معضله امنیتی به شمار می‌رود و فرهنگی است به این دلیل که رسوب و ته‌نشین شدن سبک زندگی مذهبی (مؤمنانه/ معنوی) در جامعه ایرانی، آن را ممکن و مستقر کرده و تداوم امنیت و گسترش آن در گرو همین ویژگی و حفظ فرهنگ عمومی است (علت محدثه همان علت مبقیه است).

در گفتمان «هویت‌مبنا» به مثابه مبنای حکم‌رانی امنیتی، هویت مفهوم مرکزی فهم از امنیت جمهوری اسلامی ایران است و امنیت به هویت تحویل می‌شود. استفاده از عبارت «فهم از امنیت» به جای «امنیت»، از آن روست که ترکیب «امنیت ملی» از کاربرد بسیار ناچیزی در گفتمان رسمی نظام (به ویژه در گفتار بنیان‌گذار جمهوری اسلامی) در دهه نخست برخوردار بود و پس از پایان جنگ به این عرصه وارد شد. به بیان دیگر، برای انقلابیون و مؤسسان جمهوری اسلامی، هویت نسبت به امنیت، تقدم ذهنی داشته است. در ذهنیت آنان، شکل‌گیری، تثبیت و حفظ جمهوری اسلامی، منوط به تبیین، تدقیق و ساختن کیستی و چیستی آن بود که البته، تا حدود زیادی نیز ناگزیر و طبیعی می‌نمود. در نتیجه، مطابق این گفتمان، آنچه برای نظام جمهوری اسلامی در درجه نخست اهمیت قرار دارد، رشد فرهنگی و باورها و ارزش‌های

الهی و انسانی است و آنچه این مهم را ممکن می‌کند، برساختن سوژه یا انسان باهویت و متشخص و مؤمن و فرهیخته و تربیت انسان تراز نوینی است که انقلاب اسلامی وعده پرورش و سوژگی آن را داده بود.

برسازی و تربیت سوژه متشخص و متعهد نیز در گرو کارکرد مناسب و بهینه نهادهای جامعه‌پذیری در نظام اسلامی، از جمله نهاد آموزش، نهاد مذهب و نهاد رسانه است. به بیان دیگر، از طریق جامعه‌پذیری است که گفتمان جمهوری اسلامی در ذهنیت ناخودآگاه و خودآگاه نسل جدید درونی می‌شود و این نسل به سوژه تراز برساخته جمهوری اسلامی تبدیل شده و تداوم نظم سیاسی و اجتماعی را تضمین می‌کند و اهداف جمهوری اسلامی از جمله تأمین امنیت ملی را در همه سطوح محقق خواهد کرد. این هویت‌یابی در دو سطح داخلی و خارجی، دو جنبه سلبی و ایجابی و دو بعد مادی و معنوی، در دوره نخست جمهوری اسلامی، جریان داشت و توانست با برسازی سوژه متشخص و فرهیخته فرهنگی و معنوی-مکتبی و در عین حال متخصص و برکشیدن آن در مقام و جایگاه مدیران و کارگزاران نظام سیاسی و اجرایی، بسیاری از معضلات و بحران‌ها را در سطوح داخلی و خارجی مدیریت و حل کند.

در بعد سیاسی نیز مهم‌ترین عنصر هویتی جمهوری اسلامی مردمی‌بودن آن است و این عنصر، دال مرکزی گفتمان «هویت‌مبنا» در حکم‌رانی امنیتی جمهوری اسلامی ایران را تشکیل می‌دهد. به بیان امام خمینی^(ع): «همه می‌دانید و باید بدانیم مادامی که ملت، پشتیبان مجلس و دولت و قوای مسلح هستند و دولت و مجلس و قوای مسلح در خدمت ملت، به ویژه قشرهای محروم می‌باشند و جلب رضای خداوند را در این خدمت متقابل می‌نمایند، هیچ قدرتی توانایی آسیب‌رساندن به این نظام مقدس را ندارد و اگر خدای نخواست، یکی از این دو یا هر دو از خدمت متقابل دست بردارند، شکست جمهوری اسلامی و اسلام بزرگ اگرچه در درازمدت حتمی است» (وصیت‌نامه سیاسی - الهی).

در عرصه داخلی و در جنبه ایجابی، مقوله هویت‌سازی از همان روزهای نخست پس از پیروزی انقلاب در دستور کار قرار گرفت. برگزاری رفراندوم تعیین نوع حکومت در دوازدهم فروردین ماه ۱۳۵۸، نقطه آغاز این روند بود. برگزاری رفراندوم که در قالب «انتخابات» تجلی یافت و موضوع آن که آری یا نه به ایده «جمهوری اسلامی» بود، کلیت هویت نظام سیاسی

جدید را در بر می‌گرفت. از آن پس تا کنون، جمهوری اسلامی ایران بر پایه انتخابات و رجوع به آرای مردم در حوزه‌های مختلف اعم از خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و شوراهای اسلامی شهر و روستا بنا شده و این ظرفیت ساختاری تا امروز هم، با فراز و نشیب‌هایی، تداوم یافته است. نفس برگزاری انتخابات، از یک سو، فرصتی راهبردی و امنیتی است و در مقاطع مختلف، توانسته بسیاری از بحران‌های داخلی و خارجی کشور را رفع نماید و از سوی دیگر، به مثابه پایه شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی، مبنای تمایز هویتی آن با نظام پیشین، یعنی رژیم پهلوی به شمار می‌رود و از این رو، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، حتی در زمان جنگ هم بر آن تأکید داشتند و تعطیلی آن را نمی‌پذیرفتند. همچنانکه سبک مدیریتی ایشان در مواجهه با جنگ تحمیلی نیز از همین قاعده تبعیت می‌کرد و هویت‌مبنا بود نه قدرت‌مبنا یا امنیت‌مبنا. امام خمینی^(ره)، جنگ تحمیلی عراق علیه کشورمان را همچون انقلاب اسلامی، از دریچه فهم معنای رفتار انسان‌هایی که در آن‌ها «حضور» یافتند روایت نمود و از این رو، هر دو را به مثابه نوعی «معراج جمعی» تصویر کرد که در آن‌ها، این انسان‌ها اراده کردند از خود مادی‌شان فراتر رفته و با انگیزه‌ای فرامادی و الهی، خود حقیقی و یا در واقع، خدای‌گونگی خویش را تحقق بخشند و در این راه، از خود مادی و خاکی‌شان بگذرند. امام^(ره) با این شیوه روایت‌گری، تهدیدهای مادی و خاکی، از جمله جنگ تحمیلی را در جایگاه فرعی و تبعی قرار داد و همین فرعی‌شدن و تبعی‌شدن بود که آن‌ها را به فرصت تبدیل کرد. در عین حال، این شیوه روایت‌گری برای امام، ماهیتی اصیل داشت نه کارکردی. به بیان دیگر، این روایت برای امام اصالت داشت نه طریقت و به واسطه همین اصالت بود که امام توانست از دل این روایت، انسان تراز نوین انقلاب را که انسان معنوی/مذهبی و یا در واقع، انسان الهی بود، معرفی و تصویر کند که خود، دستاوردهای امنیتی مهمی برای جمهوری اسلامی به همراه داشته است. در روایت امام خمینی^(ره)، ملت ایران در صحنه‌های نبرد جنگ تحمیلی نیز همچون کنش جمعی معطوف به انقلاب اسلامی، با دستان خالی به نبرد برخاستند و استقامت و نصرت آن‌ها تنها ناشی از قدرت ایمان بود: «ما باید همه چیز خودمان را از او بدانیم. شما نه افراد زیاد دارید و نه سلاح و ساز و برگ جنگی زیاد، ولی طرف مقابل شما از همه دنیا به او کمک می‌شود. وقتی این طور شد، آن کسی که هیچ ندارد باید با جهات معنوی مقابله کند، با

جهات صوری که نمی‌شود. شما خوب می‌دانید که شاه سابق مجهز بود به جهاز بسیار و آمریکا بود که ایران را پر از سلاح و مهمات کرد... و شاه همه چیز داشت... ولی مردم ایران هیچ نداشتند... مجتمع شدند و با نیروی ایمان پیروز گردیدند... با مشت گره کرده و فریاد بر دشمن پیروز شدند. اینقدر فریاد کشیدند که دشمن تا بن دندان مسلح را شکست دادند...» (صحیفه امام، ج ۱۸: ۱۳۶ - ۱۳۵).

بر این اساس، گفتمان هویت‌مبنا در عرصه حکم‌رانی در جمهوری اسلامی و در چارچوب هرگونه هدف‌گذاری ملی، خصلتی فراگفتمانی در نسبت با دیگر گفتمان‌ها داشته و گفتمان اصلی جمهوری اسلامی در حکم‌رانی امنیتی است. به بیان دیگر، به هر میزان که دیگر گفتمان‌ها از نقاط گرهی گفتمان هویت‌مبنا، یعنی بعد اسلامی - مردمی هویت نظام سیاسی و جامعه ایران دور شوند، شکننده‌تر و آسیب‌پذیرتر می‌شوند و گفتمان‌های مقاومت را در برابر خود و در درون جامعه یا در میان ارکان حکومت شکل می‌دهند.

نتیجه‌گیری

در این مقاله نشان دادیم که از میان چهار گفتمان «هویت‌مبنا»، «پیشرفت‌مبنا»، «قدرت‌مبنا» و «امنیت‌مبنا» به عنوان گفتمان‌های مطرح در عرصه حکم‌رانی امنیتی در ایران، گفتمان مبنایی و محوری مناسب برای جمهوری اسلامی، گفتمان «هویت‌مبنا» یا هویت‌پایه است. این امر از آن روست که جمهوری اسلامی ایران به لحاظ ماهیت یا امنیت وجودشناختی^۱، موجود یا موجودیتی عقیدتی - فرهنگی است و به هر میزان از این ماهیت یا خصلت بنیادین دور شود، با ناامنی وجودی یا هستی‌شناختی دست به گریبان خواهد شد؛ یعنی به هر میزان که نتواند انسان‌های با هویت و متشخص و مؤمن و متخصص تربیت کند، به همان میزان ناامن، وابسته و تکیده یا فروپاشیده خواهد شد؛ هرچند امنیت حکومتش تضمین شده باشد، برخی از اتباعش ثروتمند و به ظاهر موفق باشند و در ابعاد نظامی - امنیتی به لحاظ سخت‌افزاری نیرومند باشد (وضعیتی مشابه جمهوری اسلامی پاکستان که در آن، حکومت امنیت دارد، اقلیتی از مردم

ثروتمند و پیشرفته‌اند و توان نظامی بالایی دارد؛ اما کسی آن را در زمره کشورهای باثبات و امن جهان و حتی منطقه به شمار نمی‌آورد).

علاوه بر این نشان دادیم که عنصر محوری گفتمان هویت‌مبنا در عرصه مناسبات سیاسی، پیوستگی مردم و حکومت است که شناسه اصلی هر نوع مردم‌سالاری، از جمله مردم‌سالاری دینی به شمار می‌رود. در این چارچوب، حتی اگر نظام سیاسی به بیشترین سخت‌افزار نظامی تجهیز شود، اما مردم و حکومت جدا از هم باشند، باز هم آن نظام در برابر هر نوع جنگ و هجوم خارجی (نظامی یا غیرنظامی)، آسیب‌پذیر خواهد بود و به عکس، پیوستگی مردم و حکومت، بالاترین سطح بازدارندگی همه‌جانبه را در برابر هر نوع قدرت خارجی و هجوم بیگانه، حتی هجوم نظامی ایجاد خواهد کرد و مهم‌ترین مصداق این مدعا، دفاع مقدس جمهوری اسلامی ایران در طول هشت سال جنگ تحمیلی است. به همین دلیل است که ایالات متحده پس از رویداد یازده سپتامبر و در چارچوب استراتژی امنیت ملی خود در قرن بیست‌ویکم، برای نخستین بار مردم ایران و حکومت آن را از هم تفکیک کرد و این به منزله سطح جدیدی از تهدید امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بود. در این استراتژی که در پانزدهم فوریه ۲۰۰۱، از سوی وزارت دفاع آمریکا منتشر شد، تضاد مردم و حکومت در ایران در قالب تقابل «جمهوریت» و «اسلامیت» تصویر شده و همین تقابل، عامل اصلی سقوط نظام معرفی شده است: «... ممکن است در ربع قرن آینده، حکومت مذهبی ایران سقوط کند. در حال حاضر، حکومت ایران جمهوری اسلامی است، اما نمی‌تواند به مدت طولانی، هم جمهوری و هم اسلامی باقی بماند. ایران باید از جمهوری بودن دست بردارد و به حکومت قرون وسطایی تنزل یابد یا اسلامی بودن را کنار بگذارد. نبرد برای آینده، از هم‌اینک آغاز شده، اما نتیجه آن برای هیچ کس روشن نیست...» (کمیسیون امنیت ملی آمریکا، ۱۳۸۵: ۱۰۰).

منابع

- اندرسون، پری (۱۳۹۹)، معادلات و تناقضات آنتونیو گرامشی، ترجمه شاپور اعتماد، تهران: نیلوفر.
- افتخاری، اصغر (۱۳۸۵)، کالبدشکافی تهدید، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۹)، آموزش دانش سیاسی، تهران: نگاه معاصر، چ دوازدهم.
- بوزان، باری (۱۴۰۰)، مردم، دولت‌ها و هراس، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹)، جامعه امن در گفتمان خاتمی، تهران: نی.
- چلبی، مسعود (۱۳۹۵)، جامعه‌شناسی نظم، تهران: نشر نی، چ هشتم.
- رشیدیان، عبدالکریم (۱۳۹۴)، فرهنگ پسامدرن، تهران: نی، چ دوم.
- روزکرناس، ریچارد (۱۳۹۹)، «اقتصاد و امنیت ملی: روند تکاملی»، در رویکردهای جدید در مطالعات امنیتی، ج اول، چ چهارم، ترجمه محمد علی متقی‌نژاد، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۲)، مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، تهران: وزارت امور خارجه.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۹۹)، تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه روح الله قاسمی، تهران: اندیشه احسان، چ دوم.
- کمیسون امنیت ملی آمریکا (۱۳۸۵)، استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱، جلال دهمشگی، بابک فرهنگی و ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: مؤسسه فرهنگی، مطالعاتی و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، چ سوم.
- میلز، سارا (۱۳۹۹)، میشل فوکو، ترجمه داریوش نوری، تهران: مرکز، چ پنجم.
- والث، استفان (۱۳۹۹)، «انقلاب و جنگ» در جک گلدستون، مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر، چ چهارم.
- یورگنسن، ماریان و فیلیپس، لوئیز (۱۴۰۰)، نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی، چ دهم.
- هانینگتون، ساموئل (۱۴۰۰)، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علم، چ هفتم.

